۹. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۲۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - دوشنبه، ۲۳ خرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- بررسی حکم عدم جواز عمل به قرائات عشر
- کلام شهید ثانی در وجود قرائت شاذ در طرق قراء سبعة
- تغییر حرف در کلمه و اشراب معنایی خاص
- علت نوشته شدن «سراط» با « ص» در مصحف عثمان
- تلفیق و افراد قاری
- رسم‌الخط مصحف عثمان و تفاوت آن با مصحف ابوبکر
- ابان بن تغلب و قرائت مفرده او
- بررسی ادعای انحصار تواتر در قرائات سبع توسط ابن مجاهد
- معنای اختیاری القرائه
- وجه اختیاری قرائت از بین قرائات متواتر
- بیان چند حکم شرعی به وسیله تعدد قرائات ؛ مثال «یَطهُرنَ»

پیشگفتار (خلاصه)

بررسی حکم عدم جواز عمل به قرائات عشر

> فرع: قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر و هي السبع...و في «التذكرة و نهاية... و غيرها أنّه لا يجوز أن يقرأ بالعشر. و في جملة منها أنّه لا تكفي شهادة الشهيد في الذكرى بتواترها. و في «الدروس»...يجوز بالسبع و العشر
>
> **[1]**

ابتدا فرمودند: «**قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر و هي السبع**». خب عشر چه؟ فرمودند در کتب هست که «لایجوز ان یقرأ بالعشر». شهید اول هم در دروس و هم در ذکری فرمودند «یجوز بالعشر». اشکالی که جناب محقق اردبیلی و شاگردشان سید محمد به حرف شهید ثانی و محقق ثانی داشتند را مطرح کردند که آنها از ادعای تواتر شهید اول دفاع کرده بودند. پس یک وجوب داشتیم و یک عدم وجوب در محل اختلاف.
میگویند وجوب در سبع بود. اختلاف در سه تا از عشر بود. الحاصل اینکه در مواردی عشر دوباره اتفاق است که لایجوز القرائه به مواردی عشر.

> و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع و العشر، إلاّ شاذّ منهم كما يأتي و الأكثر على عدم العمل بغير السبع، لكن حكي عن ابن طاووس في مواضع من كتابه المسمّى ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غير متواترة، حكاه عنه السيّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشري و الشيخ الرضي موافقان لنا على ذلك. و ستسمع الحال في كلام الزمخشري و الرضي**[2]**

«**و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع و العشر**»؛ الآن نوعا در عروه و کتابهای فتوایی در زمان ما احتیاط دارند. سید فرمودند: «الاحوط ان لایتعدی عن السبع». یعنی بر طبق این اتفاق فتوا ندادند و نفرمودند الاقوی لایجوز. بلکه فرمودند «الاحوط ان لایتعدی». این در متن عروه در فرمایش سید بود.

در اینجا فرمودند «متفق». اما آیا این سر میرسد یا نه؟! واضح است که این اتفاق، اتفاق مدرکی است. در فدکیه یک عنوانی بود؛ استدلال علامه حلی بر لزوم اقتصار بر سبع. در آن جا علامه همین را فرموده‌اند. فرمودند قرآن قطعی است و باید با قطع ثابت شود و شاذ معلوم نیست. پس اتفاق بر عدم تعدی از عشر، اتفاقی مدرکی است. لذا بعداً خودشان که در المقام الخامس میفرمایند: «ما الدليل على وجوب الاقتصار عليها». در آن جا میفرمایند قاعده اشتغال و تمام. چیز دیگری نیست. یعنی اتفاق مدرکی است و باید از آن بحث کنیم.

چیزی که در «الا شاذ منهم» باید بحث کنیم، این است: به ذهنم می‌آید که باید به طرف این شاذ بروم. یعنی این اتفاق مدرکی سر نمی‌رسد. من فقط، شواهد آن را عرض می‌کنم. فکر کردن و تأمل کردن در آن و پیشرفت آن بر عهده خودتان. از آدرس هایی که جالب است و در ذهنتان می‌ماند از کتاب جواهر ج۳۱ ص۳۱ است. همین بحث ما است. ایشان فرموده‌اند:

> و هل يجب تعيين الحرف أي القراءة من قوله عليه السلام : «نزل القرآن على سبعة أحرف» بناء على أن المراد منه القراءات السبع و إن كان في نصوصان نفي ذلك، و أن المراد أنواع التراكيب من الأمر و النهي و القصص و نحوها؟ قيل و القائل بعض الأصحاب نعم يجب ذلك مع فرض عدم فرد ينصرف إليه الإطلاق، لشدة اختلافها و تفاوت الأغراض فيها. و قيل و القائل الأكثر كما في كشف اللثام لا يجب للأصل و عدم تعيين النبي صلى الله عليه و آله ذلك على سهل مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان و اغتفار هذه الجهالة بعد فرض جواز الجميع، و حينئذ فيلقنها الجائز منها، سواء كان إحدى السبع أو المطلق منها، بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع، بل و لا في العشر كما حقق في محله و هو أشبه بإطلاق الأدلة و عمومها السالمة عن معارضة اعتبار الأزيد من ذلك، و الاقتصار على المتواتر لانصراف إطلاق التعليم إليه، ثم إن التخيير إليه، ضرورة كون الواجب في ذمته أمر كلي موكول إليه كغيره من الدين الكلي[3]

«و هل يجب تعيين الحرف أي القراءة»؛ این همان جایی است که چند روز پیش خواندم. **«...مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان»**؛ یعنی زمان خود پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله،این متن جواهر بود وفقاً للمسالک. همچنین وفقاً با فتاوایی که در متن شرایع آمده بود. «هل یجب تعیین الحرف؟ قیل نعم و قیل لا،فیلقنها الجائز و هو اشبه»؛ یعنی فتوای محقق اول این شد که تعیین حرف نیاز نیست.

منظور من اینجا بود. دنباله آن فرمودند:**«بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع، بل و لا في العشر كما حقق في محله»**. من عبارت مسالک را بخوانم. آدرس آن را هم عرض کنم. مرحوم شهید ثانی همینطور نمی‌گویند در مواردی عشر هم متواتر هست و بعد بگویند «حقق فی محله». یعنی همینطور نمی‌گویی‌م. این اجلاء از علماء جزاف گو نیستند. در مسالک اینطور می‌فرمایند: «... و ليس بجيّد، لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه[4]».صاحب جواهر هم از ایشان نقل کرده‌اند.

بنابراین کاملاً جای تأمل هست که آیا ما قرائات متواتر در غیر عشر داریم یا نداریم. من همان روز اول عرض کردم ما که درس آن را نخوانده‌ایم. کلاس آن را نرفته ایم. اینها از علومی بوده که متأسفانه از روزهای اول طلبگی در حوزه نخوانده‌ایم. این هم پنج-شش سال پیش به‌خاطر مباحث‌هایی که در مجمع داشتیم مطرح شد و به قدری برای همه ما جذاب بود که چند بار خواستم مباحثه را به سوره ق برگردانم آقایان نگذاشتند. گفتند این بحث نباید رها شود. همینطور رفتیم به دنبالش تا به اینجا رسید. لذا بعضی از چیزها هست که باید در موردش صحبت شود و مبادی آن روشن شود.

در فدکیه یکی صفحه‌ای با این عنوان گذاشته‌ام؛ قرائات معتبره با سند صحیح در غیر عشر. سند متواتر نگفته ام. سند صحیح اما در غیر عشر. این را داشته باشید تا بررسی کنیم. آن روز که مثال «ضُعف» را بررسی کردیم، گفتم بنا بگذاریم مثال های روشن را مصداقی بحث کنیم که

خیلی عالی است. یعنی شما وقتی به یک مثال دقت می‌کنید بعداً که خواستند اشکال کنند می‌بینید آن فضای عبارات کتب در این عبارت نبوده. من می‌خواهم امروز یک مثال خدمت شما عرض کنم.

یکی از آقایان فرمودند چطور است که در مصحف در برخی جاها بالای «ص»، «س» است و در برخی جاها پایین آن «س» است. من خلاصه آن را قبلاً عرض کردم. امروز می‌خواهم دقیقتر توضیح بدهم که در مانحن فیه بسیار پرفایده است. کلمه «یبسط» و «بسطة» در قرآن با «س» آمده و در لغت هم «س» است. کسی هم مشکلی هم ندارد که در زبان عربی «بسط» با «س» است. «سیطره» با «س» است. لذا در جامع تفاسیر نور و سائر نرم‌افزارها را که مشتق از ذیل یک ماده قرار می‌دهند، «مسیطرون» را ذیل «سطر» و «بسطة» را ذیل «بَسْط» می‌آورند؛ با «س» می‌آورند. چون ما در زبان عرب با «ص» نداریم. ولی در مصحف شریف در یک جا «بسطة» با «س» آمده و در یک جا با «ص» آمده.«وَزادَکُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»[5] که با «ص» است.«وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»[6] که با «س» است. مورد دیگر «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ»[7] که با «ص» است و تنها همین یک مورد است که «یبسط» با صاد آمده است. «وَاللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ»[8] همه با «س» است. مورد دیگر «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ»[9]؛ در لغت با «س» است اما در رسم‌الخط های مصحف با «ص» آمده است. مورد دیگر هم «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ»[10]؛ که این هم در لغت با «س» است اما در مصحف با «ص» آمده است. این چهار مورد را ملاحظه بکنید.

آن چیزی که من می‌خواهم به‌عنوان مثال عرض کنم و روی آن تأکید کنم و مفاتیحی برای خیلی از مسائل است؛ قبلاً عرض کرده بودم که مفاتح المفاتیح داریم که بحث «مَلِک و مالک» است. بعضی از چیزهای دیگر حال و هوای طلبگی است. چند روز پیش به ذهنم آمد و یک صفحه ایجاد کردم؛ مفاتح المفاتیح بأسانید الأربعةعشر؛ هر کلیدی دندانه دارد. ما چندین سال در مورد مفاتح المفاتیح مباحثه می‌کردیم و هر وقتی یک خصوصیاتی برای آن به ذهنم می‌آمد و یادداشت می‌کردم. اما چند روز قبل با خودم گفتم آنها را شماره بگذارم تا ببینم چه چیزهایی به این مربوط می‌شود. شماره‌ها تا چهارده مورد رفت. من هم یک صفحه به نام «مفاتح المفاتیح بأسانید الأربعة عشر» را ایجاد کردم. این را هم نگاه کنید و در و نقض آن با شما. من طلبه ام و یک چیزی فکر می‌کنم و می‌نویسم و بررسی آن و در و ایراد بر آن بر عهده ذهن شریف شما باشد.

آن مفاتح المفاتیح است. مفاتیحی که آن مفاتحش است، چیست؟ امثال این مثال‌هایی است که الآن می‌خواهم عرض کنم. الآن که در مصحف شریف نگاه می‌کنید در آیه شریفه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ»، بالا ای پایین «ص»، «س» هست ای نیست؟ نیست. اما در آیه «أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ»، «س» زیر آن است. اما در «وَزادَکُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»، «س» بالایش می‌باشد. همچنین در «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ » «س» بالای آن است. خب اگر مصحف ما مصحف حفص از عاصم است، دیگر این «س» چیست؟ برای چه آن را گذاشته‌اند؟ چرا یک جا بالا و یک جا پایین است؟ و یک جا ندارد؟ این مثالی که می‌خواهم عرض کنم مربوط به «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» است که «س» ندارد.

---

[1]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج۷، ص: ۲۱۰

[2]همان ۲۱۱

[3]جواهر الکلام ج۳۱ص۳۱

[4] مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام،جلد: ۸، صفحه: ۱۸۱

[5]الاعراف ۶۹

[6]البقره ۲۴۷

[7]البقره ۲۴۵

[8]العنکبوت ۴۲

[9]الطور۳۷

[10]الغاشیه ۲۲

کلام شهید ثانی در وجود قرائت شاذ در طرق قراء سبعة

اگر ما به این نکات توجه نکنیم تا آخر سرگردان هستیم. مرحوم سید جواد در صفحه ششم برگه می‌فرمایند:

و الشهید الثانی أجاب عمّا أشکل علی الرازی کما سمعت بأنّه لیس المراد بتواترها أنّ کلّ ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غیرهم کما حقّقه ...و قال سبطه بعد نقل هذا عنه: هذا مشکل جدّاً لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان، انتهی. قلت: و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکلّ نزل به جبرئیل .. إلی آخره، فلیلحظ ذلک، علی أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو «المقاصد العلیة» و الجمع بینهما ممکن. تمّ إنّه ولو ثمّ کان تجمع القراءات متواترة، إذ ما من قراءة إلاّ و بعض ما تألّفت منه متواتر قطعاً کموافق الاجتماع إلاّ أن یقال بأنّ المراد أنّ ما یفارق غیر السبع السبع لا متواتر فیه بخلاف السبع فإنّ ما تفارق به غیرها أکثره متواتر. و فیه: أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی مع عدم علم أصحابها بعدٌ کما سمعت مثله فی هذه السبع[1]

«و الشهید الثانی...قلت: و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکل نزل به جبرئیل». دو حرف از شهید ثانی است؛ یکی اینکه می‌گوید «ان الکل نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله» و یکی می‌گویند ما که نگفتیم همه آن‌ها متواتر است.می گویند اینکه نشد؛ یک بار می‌گویی متواتر است اما بعد می‌گویی متواتر نیست. اینکه تناقض شد. آسید محمد هم گفته اند. گفته اند اینکه نشد! چطور جمع بکنیم؟! از جد خودشان ایراد می‌گیرند.

«فلیلحظ ذلک»! صاحب مفتاح الکرامه یک نکته می‌گویند که منظور من است. می‌گویند چیزی که ما را به تأمل او می‌دارد این است: یک وقتی شهید ثانی؛ این عالم بزرگ در یک کتاب یک چیزی گفته اند و در کتاب دیگر چیز دیگری می‌گویند، خب می‌گویی تناقض گفته ای و آن وقت یک مطلب بوده است و بعداً این مطلب این حاصل شده. اما در این مقام این مطلب را در یک سطر از کتاب گفته اند. این را چه کار کنیم؟!

«أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد»؛ اگر نگاه بکنید این سطرها را آورده‌ام. سطرهای کتاب‌های بزرگ ای سطرهای کتاب‌های کوچک. خلاصه کنار هم آورده‌اند. یعنی شهید در یک سطر تناقض می‌گویند؟! از اینجا ما می‌فهمیم که باید ترمز بگیریم و صبر کنیم. ببینیم شهید چه چیزی می‌خواهند بگویند. مرحوم سیدیک اشاره می‌کنند و می‌گویند «و الجمع بینهما ممکن». آسید محمد –نوه دختری شهیدثانی- می‌گویند اینطور نمی‌شود؛یعنی نمی‌شود که کلام جدمان را جمع کنیم. شما از تواتر عدول کرده‌اید، اما باز می‌گویی متواتر است؟!

صاحب مفتاح می‌گوید «و الجمع بینهما ممکن»؛ یک چیزی می‌اندازند. این جور نگویید که جمع ممکن نیست. صاحب تمهید به این عبارت صاحب مفتاح می‌رسند و می‌گویند چرا می‌گویید «الجمع بینهما ممکن»؟! بلکه «لایمکن الجمع بینهما». شما خیالتان راحت باشد که «لایمکن الجمع بینهما». شهید ثانی در یک سطر عبارتی بگوید و ما بهراحتی بگوییم «لایمکن الجمع بینهما»؟!

نقش تعدد قرائات در جایگاه «س»؛ پایین یا بالای «ص»

حال روی مثالی که من می‌خواهم بگویم تأمل کنید. «لست علیهم بمصیطر». نه بالای آن و نه زیر آن «س» ندارد. در «اما هم المصیطرون»، «س» زیر آن است. در «بصطه» هم «س» بالا است. وقتی نگاه می‌کنید بعضی‌ها گفته‌اند آن جایی که «س» بالا است، یعنی یجب القرائه ب«س». آن جایی که «س» زیر است، یعنی یجب القرائه ب«ص». برخی دیگر گفته‌اند آن جایی که بالا است یعنی یجب القرائه ب«س». آن جایی که زیر قرار دارد یعنی یجوز القرائه ب«س». کسی که درست تر گفته می‌گوید آن جایی که «س» بالا است، یعنی القرائه ب«س» اولی و اشهر. آن جایی که «س» زیر است یعنی القرائه ب«ص» اولی و اشهر. آن جایی که اصلاً«س» ندارد، یعنی فقط «ص». «لست علیهم بمصیطر» «سین» ندارد .

شاگرد: «لست علیهم بمصیطر»،«س» دارد. من عکس انداخته ام.

استاد: من در مصحفی که دیدم نداشت. حال به اختلاف آن می‌رسیم.

ببینید مصحف ما مصحف حفص از عاصم است. حفص راوی است. راوی از کیست؟ از قاری. عاصم قاری است و حفص راوی است. حفص نمی‌تواند قاری باشد. چون امام در قرائت نیست. دیروز عرض کردم. توضیحات بیشتر آن را در مقدمه ابن مجاهد می‌خوانیم. در آن مقدمه مطالب خوبی دارد.

شاگرد: در اینجا ندارد.

استاد: عثمان طه ندارد، حال آن ها را نمی دانم. الآن وجهش را می گویم ، اگر این مطالب را عرض کنم ذهنتان راه می‌افتد.

دیروز از بعضی از علماء که سه نقل قول کرده بود گفتم. اینها می‌گویند «فی بعض مما نسب الی السبع شاذ»؛ از قرائت سبعه می‌باشد اما شاذ است. فوری اینطور معنا می‌کنند خب پس چطور گفتید متواتر است؟! خود شهید می‌گویند بعضی از سبع شاذ است، بعد دوباره می‌گویند «کل مما نزل»!

ما که می‌گوییم هفت قاری، یعنی هفت قرائت. و حال آنکه از این هفت قاری از هر کدامشان چند جور روایت شده. بعض آن هایی که با عاصم نسبت می‌دهند متواتر است. در این متواتر هیچکس شک ندارد؛ نه ابن جزری و نه... . اصلاً در آن مشکلی ندارند. طرقی واضح و مسلم است. «بعض مما نسب الی عاصم شاذ». من که فکر می‌کردم کسی که کلاس رفته و درس خوانده وقتی یک جمله می‌گوید برای مثل منی که نرفتم فتح باب می‌شود و مفتاح می‌شود.

در منظره ماه مبارک خود آن استاد فرمودند من اجازه ندارم که قرائت «قالَتْ هَيْتَ لَكَ[2]» را «هئت لک» بخوانم. چون من که اجازه دارم، اجازه من از طریق تیسیر و شاطبیه است؛ تیسیر دانی و شاطبیه شاطبی. در طرق من روایت هشام نیست. لذا من به‌عنوان قاری از طرق تیسیر و شاطبیه اجازه ندارم که «هئت» بخوانم. اما اگر از طریق استاد، النشر را به من اقراء بکنند و عرضا و سماعا ادا بکنم، به من اجازه می‌دهند. حال می‌گویند از طریق النشر می‌توانی همین را مثلاً برای حفص بخوانی.

خود حفص شانزده راوی بلاواسطه دارد. تازه این هایی است که در غایة النهایه نوشته شده. حفص شانزده راوی دارد.

شاگرد: حفص ای عاصم؟

استاد: حفص. عاصم که چهل-پنجاه راوی دارد. وقتی به‌دنبال اینها می‌روی همه اسمها روشن است و کتابها معلوم است. علماء بزرگ شیعه اینها را درس می‌گرفتند. علامه حلی می‌گوید من تیسیر دانی را با آن واسطه درس گرفتم. همه کتابها هم معلوم است. عرض کردم وقتی آدم وارد می‌شود می‌بیند چه دم و دستگاهی است! اما ما بی خبر هستیم.

شاگرد: اصطلاحاً طریق می‌گوید نه راوی.

استاد: بله، درست است. ببینید حفص راوی است. عاصم قاری است. عبید و عمرو و کسانی که از حفص روایت می‌کنند-شانزده نفر- طریق هستند. بعد هم طرق طرق است؛ یعنی واسطه‌هایی که به دانی و امثالش می‌رسد. بعض از این طرق ها به یک نفر می‌رسد. مثلاً عبید بن صباح از حفص روایت می‌کند. اما یک راوی بیشتر ندارد. منظور من از راوی، راوی لغوی است؛ همان طریق. منظور من راوی لغوی است و الا اصطلاحی همان طریق می‌شود.

عبید که طریق حفص است، فقط یک راوی دارد که اشنانی است. اما عمرو بن صباح دو راوی دارد. در النشر هست. اول که آدم می‌بیند می‌گوید اینکه تنها به اشنانی رسید. بله، از طریق عبید الله بن صباح همین یک طریق است که اشنانی است. خود ابن جزری هم گفته. اما خود حفص شانزده طریق دارد. اول که من اینها را می‌دیدم از طریق النشر رفتم. گفتم همین شد؟! بعد آمدم به جای دیگر دو-سه راوی پیدا کردم. گفتم خوب شد چهارتا شد. بعد رفتم در غایه النهایه فی طبقات القراء دیدم که شانزده طریق است. با اسم کتاب ها. چون می‌دانید غایه النهایه رمز دارد. در غایه النهایه ابن جزری که نگاه می‌کنید کنار هر کلمه مثلاً می‌نویسد «س » ،«ک»، این اسم کتاب است. گاهی هم می‌نویسد «ج»، یعنی همه کتب این را آورده‌اند. در آن جا دیدم از کتبی که نقل شده ما از حفص شانزده راوی داریم.

خب چیزی که جالب است این است: این را هم از اساتید فن شنیدم. یک استاد می‌گوید من از طریق شاطبیه اجازه دارم اما از طریق فلانی ندارم. این هم برای خودش فضایی است. ما از اینها خبر نداریم. یکی از چیزهایی که گفتند این بود که تسبیع سبع معروف که حافظ هم برای آن شعر چهارده روایت می‌گوید، برای ابن مجاهد نیست. اصل هفت تای آن برای او است. چهارده روایتش برای تیسیر دانی و شاطبی است. این هم نکته‌ای است که ما کار نکرده‌ایم و نمی‌دانیم.

چهارده روایت برای ابن مجاهد نیست. او نیامده این دستگاه چهارده روایت را به پا کند. او فقط هفت تا را با طرق مختلف معرفی کرده. به همان نحو خودش. دانی آمده در التیسیر خودش آن را کلاسیک کرده و گفته هفت قرائت است که هر کدام دو راوی دارد، چهارده تا می‌شود.

چیزی که الآن می‌خواستم عرض کنم این است: «لست علیهم بمصیطر» چیست؟ اگر از طریق تیسیر و شاطبیه بروید، در طریق آنها از حفص اصلاً روایت «س» ندارید. پس مصحفی که طبق روایت حفص از طریق شاطبیه و تیسیر است، «س» زیر حرف صاد نوشته نمی شود. چون از این طریق تنها «ص» است و خالص. اما اگر سائر طرق حفص را هم ببینید؛ اگر از طریق النشر ابن جزری بروید، زیر «لست علیهم بمصیطر»، «س» می‌نویسید. یعنی ولو مشهورتر تیسیر و شاطبیه از حفص است که با «ص» است. اما در طریق النشر و غیر طریق شاطبیه هم «س» وارد شده.

خب الآن یک فضایی باز شد؛ اینکه می‌گویند بعضی از قرائات سبع متواتر نیست، منظورشان این است که وقتی به‌دنبال بعضی طرق می‌روید می‌بینید که این طریق تواتر ندارد. نه اینکه در قرائت از عاصم اصلاً متواتر نیست. این جزء واضحات است. ما یک کلمه را می‌بینیم و می‌گوییم دیدی که می‌گوید در سبع شاذ هست و در آن متواتر نیست! فلذا شهید هم در یک سطر تناقض نگفته‌اند. صاحب مفتاح الکرامه درست می‌گویند که «و الجمع بینهما ممکن». این جزیی هم گفته. می‌گوید بسیاری از این قرائات که به حفص یا به سبع یا به عشر منتسب است، متواتر نیست. یعنی وقتی طریق آن را نگاه می‌کنید به تواتر نمی‌رسید. معنایش این نیست که آن قرائت معروف و کلاسیکی که از تیسیر و شاطبیه داریم متواتر نیست. آنها که متواتر است.

شاگرد: برداشت ما این بود که وقتی تعبیر شاذ را می‌گویند منظورشان در همان سبع است. یعنی مثلاً گاهی وقت‌ها به مفردات سبع شاذ می‌گویند.

استاد: خود مفردات حفص، مفرداتی است که از طریقی مفردات است. مثلاً می‌بینید در طریق تیسیر و شاطبیه مفردات می‌شود. اما وقت سائر طرق تیسیر را می‌بینید؛ چون تیسیر برای هفت قرائت، طرقی را می‌گوید. مثلاً همین چیزی را که شما مفردات حفص می‌گویید، وقتی در النشر می‌بینید، می‌بینید نافع از طریق غیر تیسیر و شاطبیه همین را دارد. دیگر مفرده او نمی‌شود.

حاصل جواب این است: وقتی خدشه می‌کنند که اینها متواتر نیست منظورشان این است که از طریق خاص نزد اهل فن به یک قرائت منسوب به آنها، این قرائت متواتر نیست؛ که آن قرائت اصلاً در مصحف ما بازتاب ندارد. در کلاس‌های تخصصی اهل فن می‌روید می‌گویند این قرائت از حفص متواتر نیست. بعد می‌گویند دیدی که یک قرائت از حفص متواتر نبود! درحالی‌که آنها این را نگفته‌اند. آن چه که در بین ما هست این است که آنها قاطع هستند؛ این جزیی در چند جا تصریح دارد. شهید اول که بی خود حرف نمی‌زند؛ او که امّ‌ُفی القرائه است.

شاگرد: یعنی حفص چند جور قرائت داشته.

استاد: بله، شانزده راوی دارد. این شانزده راوی بلا واسطه هستند. هر کدام از آنها طرقی دارند. دوباره از هر کدام از این شانزده نفر به دو طریق دو روایت نقل شده. خب حالا بگویید چه شد؟! به تعبیر صاحب فصل الخطاب تضحک منه الثکلی. خب عزیز من اینها چه تعبیراتی است؟! شما می‌بینید که با این دقت اینها نقل شده؛ البته در این فضا ساده‌اندیشی نیست و نبوده. الآن هم ما در این فضا می‌رویم می‌بینیم با چه دقتی اینها را جلو برده‌اند.

من خلاصه مقدمه این جزیی را می‌گویم. ان شالله به تفصیل آن را خدمتتان می‌خوانم تا ببینید اصلاً مطالب کتاب حکمت شادی آنطور که می گوید نیست.

شگرد: منظورتان از شانزده راوی، راوی لغوی است؟

استاد: بله، ما در غیر از این هفت تا، اصطلاحاً بیشتر از چهارده راوی نداریم. روی اصطلاح تیسیر. در اصطلاح غیر تیسیر مانند النشر راوی هایی دارم که مضبوط هستند و بلاواسطه از اینها نقل می‌کنند.

شاگرد2: یک بار دیگر چهار اصطلاح روایت، طریق، قرائت و وجه را بیان می‌کنید.

استاد: من که عرض کردم من در کلاس اینها نرفته ام. همینطور بصورت معلومات عمومی است. دیروز گفتم چهار مصحف ساخته است. یادم هست در مطبعه ملک فهد در سعودی که قرآن چاپ می‌کنند و به حجاج می‌دهند، مشغول بودند. یادم هست که چند سال کاملاً متحرز بودند. اولش که

برای یکسان سازی رفتند. به الجزائر فرستادند و مصاحف ورش را جمع کردند. یک دفعه میدیدی قفسه کتاب ورش نبود و به جای آن حفص گذاشته بودند. آدرس آنها را در اینترنت گذاشتهام. تاریخ آن تمام موجود است. بعد الجزائری ها یک دفعه دیدند که مصاحف ما را جمع میکنند و جای آن مصحف حفص میگذارند. حساس شدند و یک نهضتی به پا کردند و مواظب شدند. خود کسی که کارش نظارت بود، گفت خود من رفتم مصحف ورش را گذاشتم اما بعد که آمدم دیدم که به جایش مصحف حفص است. مواظبت کردند و بعد دیدی که در سال دوهزار و خوردهای قانون تصویب کردند.

ما در جلسهای که آقایی از الجزائر بود، بودیم. گفت در فرودگاه الجزائر که میرویم چمدان ما را باز میکنند. اگر مصحف حفص در آن باشد، آن را ضبط میکنند. یعنی میگویند ممنوع است. چند سالی هم کشمکش شد. شاید حدود هفت تا ده سال طول کشید. تا دیدند که آنها را نمیکنند قانون تصویب کردند. گفتند ورود مصحف حفص به الجزائر ممنوع است. منابع آن در اخبار موجود است. خود آن آقا هم گفت که وقتی چمدان را باز میکنند اگر در آن مصحف حفص باشد، آن را کنار میگذارند. یعنی به این صورت برخورد کردند. در سودان هم همینطور بود.

---

[1]مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)؛ ج۷ ص۲۱۸

[2]ویسف۲۳

تغییر حرف در کلمه و اشراب معانی خاص

شاگرد: در کتب لغت «سطر» با «ص» داریم؟

استاد: ندارید.

شاگرد: وقتی کسی به این صورت خواندهٔ آن را در لغت وارد می‌کند؟

استاد: ببینید از ریز به ریز اینها صحبت شده. مواردی‌که قرائتی به «ص» بود، همه آن را شنیده بودند. ابن جزری اینها را توضیح می‌دهد. «یبسطُ» تنها به قرائت «س» بود. اما «یقبض و یبصط» هر دو جورش بود که طبق مبانی آقایان خود حضرت آن را اقراء کرده بودند. یعنی فرمودند ملک وحی -جبرئیل- هم به «ص» خواند و هم به «س» خواند. مبانی اینها است. جزء واضحات است. مسلم ترین مبانی اینها است.

شاگرد: پس باید مانند حقیقت شرعیه بگوییم که خداوند در عرب لغت می‌فرستد. لغت جدید هم خداوند انزال کرده که با «ص» است. در نهایت باید به این ملتزم شویم.

استاد: بله، توضیح التزام را عرض می‌کنم. بهترین موردش در سوره مبارکه حمد است. «اهدنا الصراط المستقیم». در لغت عرب ما با «ص» کلمه «صراط» را نداریم با « سین » است. در عروه هم داریم که «یجوز قرائة اهدنا الصراط المستقیم» ب«س» و «ص». حال خدا لغت عرب را تغییر داده؟! قبلاً صحبتش شده. چون اینها مطالب خوبی است تکرارش مانعی ندارد.

شاگرد: یکی از شروطی که ابن جزری گذاشته بود این بود که خلاف لغت عرب نباشد، خب در اینجا خلاف لغت عرب است.

استاد: نه، لغت عرب که این قاموس و دیکشنری که دیگران نوشته اند نیست. لغت عرب برای خودش حساب دارد. در اینجا باید سراغ کتاب خصائص ابن جنی بروید. در آن جا به‌خوبی اینها را توضیح می‌دهد. عرب همین «سَرَطَ» و «سَطَر» با سین را وقتی می‌خواهد معانی علو را در آن اشراب کند، با «ص» تلفظ می‌کند. چرا؟ چون «س» صفر دارد اما آن اطباق و استعلا دارد. اینها را ابن جنی می‌گوید. و شواهد عدیده‌ای در زبان عرب دارد. بنابراین درست است که در عموم بدنه زبان عرب «س» است، اما این زبان به قدری انعطاف دارد که وقتی می‌خواهید چیزی را به آن اضافه کنید آن را تبدیل به «ص» می‌کنید.

علت نوشته شدن «سراط» با « ص» در مصحف عثمان

جالب در «صراط» و هم در این «س»ها این است که ابن جزری و مکی بن ابیطالب و سائرین از قدیم گفته اند: وقتی ان‌اسخ‌ـعثمان می‌نوشت گفتند که چه کار کنیم؟ صراط با «س» بنویسیم کما اینکه همه عرب می‌گویند؟ای با «ص» بنویسیم که قرائت «ص» هم در آن بیاید. خیلی جالب است. هر دوی آنها را هم از حضرت شنیده بودند. گفتند قرائت «س» که از حضرت آمده ی‌حفظه العرب بالسنتهم. آنها «س» می‌خواندند. کما اینکه در تفاسیر آمده که مفصل در جماعت پشت امام صادق بودند که سمعته یقول «اهدنا السراط المستقیم». مکرر می‌گوید. می‌گوید حضرت با «س» می‌خواندند. ای حتی می‌گوید «ال» هم ندا‌شت؛ «اهدنا سراط مستقیم». آن هم جای خودش. پس «ی‌حفظه العرب بالسنتهم ب«س». ان‌سخین گفتند که اگر ما «س» بنویسیم قرائت «ص» نسی منسی می‌شود. پس «ص» می‌نویسیم که حافظ قرائت حضرت باشد و «س» که خودش پشتوانه مردمی دارد، خود مردم حافظ قرائت «س» هستند. اینها را الدانی و سائر کتابها به تفصیل توضیح داده‌اند. یک چیزهای ظریفی است. وقتی ذهن آدم از اینها دور است تا به آنها برخورد می‌کند بلخند به لبش می‌آید. یعنی یک چیزهایی است که اصلاً با مانوسات او جور نیست. اما بعد از اینکه مدتی می‌گذرد و عقبه کار را می‌بیند، می فهمد چه خبر است.

کتاب إعجاز القراءات القرآنیة صبری الاشوح که به گمانم مصری است؛ در اینترنت هست. به نظرم من اولین بار در سایت حرم مطهر نجف اشرف دیدم. آن جا گذاشته بودند. اول می‌گوید من در مصر در یک مجلسی نشسته بودم و یک قاری شروع به خواندن کرد. یک دفعه دیدم قرآن کتاب خدا را تغییر داد؛ حرف کتاب الله، می‌گوید در مجلس داد و فریاد بلند شد. بعداً جمعیت به او حمله ور شدند که او را بزنند. می‌گوید وقتی قاری فهمید که اینها حالیشان نیست، فرار کرد. خودش می‌گوید که قاری فرار کرد و من هم خیلی ناراحت بودم. گفتم چه زمانی شده که دیگر در کتاب خدا دست می‌برند. بعد می‌گوید کمکم آشنا شدم و دیدم قرائات چه دم و دستگاهی است! حال کتاب نوشته به نام اعجاز القرائات القرآنیه.

شاگرد: با این بیانی که دارید یعنی خداوند می خواسته یک معنایی را در واژه «سراط» اشراب کند؟ مثلاً یک صراط خاصی است؟

استاد: بله، من در فدکیه در باب رسم المصحف مطالبی را گذاشته‌ام. اصل مقاله آن هم در سایت ملتقی اهل التفسیر است. آن جا یک موضع دارد که همین چهاراتایی است که من گفتم. خیلی زیبا! وقتی آدم می‌بیند، می‌بیند که درست هم در می‌آید. شبیه همان هم بحث ما که مخالف اشتقاق کبیر بود. من هم چیزهایی که در مباحثه به ذهنم می آمد را می‌زدم. گاهی به قدری برای ایشان جذاب بود که می‌گفت اینها بافتنی است اما بافتنی قشنگی است. به هم وصل می‌شود. اصلاً مگر می‌شود شما اشتقاق کبیر را بشوری و کنار بگذاری؟! اصلاً ممکن نیست. بله، یک جاهایی آدم سرگردان می‌شود. این آقا در این موضع، همین چهارات را خیلی زیبا بیان می‌کند که چرا با اینکه «بسطه» و «مسیطر» با «س» و جاهای دیگر با «س» است اما در این چهار آیه با «ص» آمده؟ از نظر معنایی توضیح می‌دهد. بعد می‌گوید رسم المصحف حتی از حیث معنا –غیر از قرائات- چقدر حکمت های عظیمه دارد. حال اینکه «لا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ[1]».

[1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۶۱

تلفیق و افراد قاری

شاگرد: طبق ضوابط خودشان کی ناسخ می‌توانست چنین کاری را انجام دهد؟ اگر امام در قرائت باشد خودش می‌تواند انتخاب کند.

استاد: ببینید شاهدهایی که برای این دارد در جاهایی است که تفاوت مصاحف پنج گانه و هفت گانه بود، احدی حتی یک نفر نیامد بگوید مصحفی که به کوفه رفت غلط دارد و آن را اصلاح کنیم. کلام خدا است. شما وقتی یک جایی اشتباه کردی آن را تصحیح نمی‌کنید؟

شاگرد: قبول دارم که کلام خدا است. ملک وحی یک بار «س» گفته و یک بار «ص» گفته. اما آیا به این صورت بوده که آنها اینها را از جانب خودشان تلفیق می‌کردند؟

استاد: مسأله تلفیق و افراد را دیروز عرض کردم. افراد القرائه و جمع القرائات تفاوت دارد. این جزری در النشر یک باب به نام افراد القرائات دارد. بعد جمع آن را هم می‌گوید که از زمان دانی شروع شد. قبل از آن اصلاً رسم نبود و آن را بد می‌دانستند. بعد از اینکه همت ها کم شد آمدند جمع القرائات کردند. دیگر افراد نمی کردند. جمع القرائه هم دو جور است. جمع القرائاتی که تا جواز الوقف جلو می‌رود و بعدش بر می‌گردد قرائت دوم را می‌خواند. مثلاً به این صورت می‌خواند «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ[1]»، توقف می‌کند و دوباره بر می‌گردد و به این صورت می‌خواند «و اذا البحار سُجَرَت». این یک جور جمع است. همان جا می‌گوید یک جور دیگر جمع هم داریم. همانی که شما غالبا شنیده‌اید که قاری های مصری می‌خوانند. می‌گوید «و اذا البحار سجّرت؛ سجرت». شما می‌توانید بگویید «ملک یوم الدین» و دوباره بر می‌گردید و می‌گویید «مالک یوم الدین». همچنین می‌توانید بگویید «ملک؛ مالک یوم الدین». هر دوی آنها را در کتاب هایشان دارند. جمع در موضع؛ قرائات مختلف آن کلمه را در همان موضع می‌گویند. اینکه کدام یک از آنها بهتر است را ابن جزری در النشر بحث کرده است.

این درحالی است که قبلاً به این صورت - جمع قرائات - اصلاً نبوده. تلفیقی که نافع می‌کرد با افراد منافاتی نداشته. حال باید مقدمه ابن جزری را بخوانم. فقط تذکری را عرض بکنم. ابن جزری در فقه سه جور می‌کند. وقتی در قرائات می‌آیی شش نوع را توضیح می‌دهد که بسیار خوب است. بعداً عرض می‌کنم. این انواع را که نگاه می‌کنید، می‌بینید می‌گوید ابن مجاهد هم گفته که اینها مانند فقه است. درحالیکه این را نمی‌خواهد بگوید. او می‌خواهد بگوید همانطوری که فقها دسته‌بندی دارند؛ اشتباه می‌کنند؛ افقه داریم و فقیه داریم؛ اختلافات هست، همین خبروتی اگر در آن جا سه جور است، در اینجا شش جور است. می‌گوید در قرائات باید شش جور را اعمال کنیم. کلامش ناظر به این نیست که یکی هستند. اصلاً این را نمی‌خواهد بگوید. مطلبش هم واضح است. این شش جور را بعداً عرض می‌کنم.

شاگرد: عرض من این بود که تلفیق را توضیح بدهید.

استاد: یکی از بهترین زمانها برای پی جویی قرائات نیمه دوم قرن اول است. زمانیکه بزرگترین تابعین اقراء می‌کردند. یعنی نافع و ... همه شاگردِ تابعین هستند. یکی از آنها سعید بن جبیر است. نافع می‌گوید من به هفتاد نفر از تابعین سر زدم و از همه اقراء گرفتم و اگر دو نفرشان متفق بودند آن را می‌گرفتم و هر کدام که « شذ واحد منهم » را رها کردم. این عبارت را باید به تفصیل بحث کنیم که یعنی چه.

شاگرد : شاید 5 تا بوده است.

استاد: نه ، غیر از پنج تا هم هست. بعداً یکی تلفیق ناجوری در کلام نافع شده که این برداشت از آن شده است.

شاگرد: تعبیر شما سوءتفاهم را داشت که از هفتاد تا دو تا، اما از پنج تا دو تا بود.

استاد: از پنج تا دو تا. از هفتاد تا دو تا هم مانعی ندارد. چون بعضی از نقل ها هست. حالا به آن میرسیم. اگر بخواهم بگویم به اطمینان نمیرسیم. آن پنج تا خیلی خوب است و شواهد قویای هم دارد و آدم مطمئن میشود. اما روی همین عباراتی هم که ندارند اگر جلو بروی، این عرض من سر میرسد. نافع میگوید هفتاد نفر از تابعین را دیدم و بعد «الّفت هذه القرائة». این مجاهد توضیح میدهد و میگوید هر کسی نمیتواند قرائات را تلفیق کند. انواعی را که میگوید خیلی زیبا بیان میکند. در این زمان دو-سه مورد آن را میگویم. میگوید اولین قاری که امام است، چه کسی است؟ میگوید ابتدا باید مُعرِب باشد تا غلط نخواند.

حاج آقا میفرمودند اساتید بزرگی که مرجعیت داشتند عبارت را غلط میخواندند. میگوید اول قید امام این است که در اعراب غلط خوان نباشد و نحو را بهخوبی بداند. استاد در نحو باشد و غلط نخواند. بعد میگوید از معنا سر در بیاورد. معنا و مفاهیم قرآن را بتواند بهخوبی درک کند. جلوتر میرود و مهمتر از همه بتواند، اسناد را تشخیص دهد؛ ضعیف و سقیم را؛ گاهی در نقل یک راوی خطا هست آن را بفهمد. و لذا یکی از چیزهایی که از این مجاهد میگویند این است که میگویند ببینید خود این مجاهد در قراء السبعه میگوید «غلط» «وهم » . این را میآورند و میگویند پس چطور می شود که همه اینها متواتر است بعد این مجاهد می گوید « غلط» ؟

این مجاهد همین را میگوید؛ میگوید من از کجا میگویم که غلط است؟ چون امام هستم. همانطور که شاگردش هم گفت. یعنی همینطور نمیگویم که متواتر است. بلکه من به همه شئونات آن نگاه میکنم. ایشان میگویند کسی که یک عمر کار کرده تا تمام زوایای یک قرائت را تشخیص میدهد، که این سر می رسد ای خیر . این شخص امام میشود. اینچنین کسی میتواند تلفیق القرائات داشته باشد؛ مختار داشته باشد. یعنی از بین هفتاد نفر از تابعین در یک افراد القرائه –که از آن تابعی روایت دیگری نیست؛ بلکه افراد خودش است که میگوید الّفت- از اول تا آخر برای شاگردش میخواند.

خب در مورد همین نافع هست؛ در صفحه آن نگاه کنید؛ فلانی میگوید دیدم نافع به آرامی نشسته و همه میآیند و روایات مختلف را اقراء میکنند. گفتم آقای نافع خود شما امام هستید و مختار دارید! گفت داشته باشم؛ «أأحرم من نفسي ثواب القرآن؟[2]»؛ آنها هم که قرآن است. من که تلفیق کردم و افراد قرائت دارم، مختار من است. آنها هم قرآن است. بعد میگوید هر کسی به من بگوید که نافع مختار خودت را به من بگو، به او میگویم که بنشین تا بگویم. یک افراد القرائه از باء بسم الله تا سین ناس میکنم و میگویم این مختار من است. اما اگر خودش بخواهد از سائر قرائات بخواند من اقرائش میکنم و میگویم سعید بن جبیر به این صورت اقراء کرده است.

شاگرد: یعنی کسی که تلقی کرده حق ندارد آن را عوض کند تا به یک مقامی برسد.

استاد: بله، یعنی باید اهل تشخیص باشد و تا امام نباشد حق اختیار ندارد.

شاگرد: عرض من این است که اگر با «س» تلقی کرده باشد، باید یک مقامی داشته باشد تا تشخیص دهد که آن را به‌صورت «ص» بگذارد.

استاد: آن اجتهاد ممنوع است.

---

[1]التکویر۶

[2]جمال القراء وكمال الإقراء (ص: 532)؛ وكان نافع رحمه الله يقرئ الناس بالقراءات كلها.قال أبو دحْيَة المُعَلّى بن دحية: فجئته بكتاب الليث بن سعد، رحمه الله.لأقرأ عليه، فوجدته يقرئ الناس بجميع القراءات، فقلت: يا أباروميم أتقرئ الناس بجميع القراءات؟فقال: سبحان الله العظيم، أأحرم من نفسي ثواب القرآن؟أنا اقرئ الناس بجميع القراءات حتى إذا جاء من يطلب حرفي أقرأته به.وقال الأعشى: كان نافع يسهل القراءة لمن قرأ عليه إلا أن يقول له إنسان: أريد قراءتك، فيأخذه بالنبر في مواضعه، وإتمام الميمات.

رسم‌الخط مصحف عثمان و تفاوت آن با مصحف ابوبکر

شاگرد: رسم‌الخط را می‌گویم که فرمودی مردم که با «س» می‌خوانند اما برای این‌که قرائت «ص» حفظ شود آن را با «ص» نوشتند.

استاد: نه، آن برای ناسخ عثمان است. ناسخ چه کار کرده؟ ما یک بحث رسم المصحف داریم و یک بحث ضبط المصحف داریم. آن چه که شما می‌گویید برای رسم المصحف است. آن چه که من گفتم در رسم المصحف است.

شاگرد: در رسم المصحف اجازه دارند که این کار را بکنند؟ چون خود «س» و «ص» به این بر می‌گردد که تلقی دو قرائت می‌شود.

استاد: در رسم المصحف هم کتاب‌های متعددی هست و هم بحث‌ها خیلی گسترده است. شما ببینید که در رسم المصحف رسم ناسخ عثمان از کجا آمده. چقدر بحث شده! آقای غانم قدوری کتابی دارد که ترجمه فارسی هم شده است. یک دور این کتاب را بخوانید خیلی خوب است. اسم آن رسم المصحف است. ترجمه فارسی هم شده. آقای جعفری آن را ترجمه کرده‌اند. کتاب خیلی قطوری است. این کتاب در مورد رسم المصحف است. چطور آن را نوشته اند؟ خط چه بود؟ در چه فضایی بود؟ در این مباحثه پنج‌ساله نسبتاً آن را بحث کرده‌ایم. فایل های آن موجود است. آن یک فضا است. چرا این کار را کردند؟ رسم‌های دیگر بود یا نبود؟ ما شواهد روشنی داریم همین چیزی که در مصحف عثمان به این صورت نوشته اند در مصاحف دیگر -مثلاً مصحف عبد الله بن مسعود، ابی، انس و ...- با «س» است. یعنی همین مصحف عثمان است که ناسخش آن را با «ص» نوشته. آن هم به‌خاطر حفظ قرائتین. و الا خود اساتید قرآن می‌گویند تفاوتی که مصحف عثمان با مصحف جمع شده ابوبکر داشت این بود، مصحف ابوبکر همان جایی که با «س» است، کنارش با «ص» هم نوشته بود. آن‌ها می‌گویند ولی این‌که مستندشان چیست بمانند. می‌گویند «ان مصحف ابی بکر کان مشتمل علی الاحرف السبعه[1] ولکن کان العثمانیة مشتملة علی ما یحتمله رسمها من الأحرف السبعة فقط[2]»؛ یعنی بخشی از سبعة احرف در مصحف عثمان نیامده. لذا رسم المصحف فضای خاص خودش را دارد که درست به سال بیست و ششم می‌روید. سال بیست و ششم یا هفتم بود که ناسخ عثمان این خط را نوشته و پنج تای آن را عثمان ارسال کرده است.

کار عجیبی که عثمان انجام داد این بود که احراق مصاحف کرد. احراق مصاحف چیزی نیست که بگوییم شیعه می‌گوید. شیعه و سنی هر دو دارند. از متواترات است. دو-سه متواتر هست که این خصوصیات در آن هست. یکی از آن‌ها احراق مصحف است. آن‌هایی که دشمن عثمان هستند می‌گویند چه کار بدی بود که مصحف را احراق کرد! آن‌هایی که مرید عثمان هستند می‌گویند یکی از بالاترین فضائل عثمان این است که مصاحف را از بین برد تا زمینه اختلاف در امت از بین برود. یعنی هم

مردی عثمان و هم مخالف عثمان آن را به‌عنوان فضلیت و مطاعن در می‌آورند. در کتاب‌های اهل‌سنت مفصل هست. یکی از فصول مهم همین است که از فضائل او توحید المصاحف و احراق ما بقی است.

در صحیح بخاری[3] هم آمده. اگر در صحیح بخاری روایت بیاید برای آن‌ها تمام است. اصل احراق در صحیح بخاری آمده.

---

[1]المرشد الوجيز الى علوم تتعلق بالكتاب العزيز ص ٦١؛ أمر أبو بكر الصديق حين استحر القتل بقراء القرآن يوم اليمامة بجمعه من مواضعه فيصحف

[2]النشر في القراءات العشر (١/ ٣٠)؛ وذهب جماهير العلماء من السلف والخلف وأئمة المسلمين إلى أن هذه المصاحف العثمانية مشتملة على ما يحتمله رسمها من الأحرف السبعة فقط جامعة للعرضة الأخيرة التي عرضها النبي - صلى الله عليه وسلم - على جبرائيل - عليه السلام - متضمنة لها لم تترك حرفا منها.

[3] صحيح البخاري (٦/ ١٨٣)؛ ٤٩٨٧ - حدثنا موسى، حدثنا إبراهيم، حدثنا ابن شهاب، أن أنس بن مالك، حدثه: أن حذيفة بن اليمان، قدم على عثمان وكان يغازي أهل الشأم في فتح أرمينية، وأذربيجان مع أهل العراق، ففزع حذيفة اختلافهم في القراءة، فقال حذيفة لعثمان: يا أمير المؤمنين، أدرك هذه الأمة، قبل [ص:184] أن يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود والنصارى، فأرسل عثمان إلى حفصة: «أن أرسلي إلينا بالصحف ننسخها في المصاحف، ثم نردها إليك»، فأرسلت بها حفصة إلى عثمان، فأمر زيد بن ثابت، وعبد الله بن الزبير، وسعيد بن العاص، وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها في المصاحف "، وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة: «إذا اختلفتم أنتم وزيد بن ثابت في شيء من القرآن فاكتبوه بلسان قريش، فإنما نزل بلسانهم» ففعلوا حتى إذا نسخوا الصحف في المصاحف، رد عثمان الصحف إلى حفصة، وأرسل إلى كل أفق بمصحف مما نسخوا، وأمر بما سواه من القرآن في كل صحيفة أو مصحف، أن يحرق

ابان بن تغلب و قرائت مفرده او

شاگرد: فرمودید نافع برای خودش افراد القرائه داشته؟

استاد: افراد بالمختار داشته. اما افرادهای فراوانی بالرواییه داشته است.

شاگرد: فرمودید که ابان یک افرادی را نوشته است، میخواهم ببینم که آیا از نافع افضلیت دارد؟

استاد: من نگاه کردم. در یکی از کتابها دیدم که به ایشان نسبت دادهاند، بعد دیدم کسی دقتی کرده بود. من هم تا به نجاشی نگاه کردم به ذهنم آمد. عبارت نجاشی إسناد به قرائت مفرده ابان است. ولی این را دارد که «له کتاب القرائات[1]».

شاگرد: پس تا اینجا با نافع فرقی ندارند.

استاد: نه، آیا نافع مکتوب دارد یا ندارد؟ ابان کتاب القرائات دارد.

شاگرد: یعنی بهخاطر صرف نوشتن او بوده؟

استاد: نه، إسناد او موجود بوده. یعنی ابان در طبقات القراء است. اگر به کتاب غایة النهایه فی طبقات القراء ابن جزری بروید و همچنین ذهبی در طبقات قراء، اسم ابان را میآورند. مشکلی در او ندارند. بردر زراره –حمران بن اعین- را هم میآورند. حمران بن اعین از بزرگان قراء و مقرین است که در این کتابها از او اسم میبرند.

---

[1]رجال النجاشي، ص ١١؛ وكان أبان رحمهالله مقدما في كل فن من العلم في القران والفقه والحديث وأدلاب واللغة والنحو ، وله كتب : منها تفسير غريب القران وكتاب الفضائل.

بررسی ادعای انحصار تواتر در قرائات سبع توسط ابن مجاهد

ولی صحبت سر این است که ابن مجاهد که در بغداد میخواست هفت قرائت را جا بیاندازد چه کار کرد. در صفحه فدکیه برای آن عنوانی زدهام؛ مقدمه کتاب السبعة ابن مجاهد؛ پایین صفحه بروید و ببینید که ابن جزری در منجد المقرئین از دست او چه نالهایی دارد. تنها او نه، بلکه سائر بزرگان در طول تاریخ. کاری کرده که داد آنها از دست ابن مجاهد درآمده. ابن جزری جملهای میگوید که عجیب است. ابن جزری میگوید ابن مجاهد بزرگ بود و من حرفی ندارم. بعد میگوید اما خودش را در جایی نشاند که آن مقام برای او نبود[1]!

چرا به این صورت میگوید؟ نکته را ببینید. میگوید آقای ابن مجاهد شما در مقدمه کتابتان میگویید من هفت قرائتی را میآورم که اهل الامصار بر قرائت آنها هستند. اینها متواتر هستند و همه بلد آنها را میخوانند. بعد میگوید تو از بغداد بیرون نرفتی، کجا خبر از امصار داری؟! بعد میگوید تو اگر از بغداد بیرون رفته بودی نمی آمدی یعقوب را عوض کنی و به جای آن کسائی را بگذاری. بهخاطر این کارهایی که کرده خیلی به او اعتراض میکنند. میگوید شما از بغداد بیرون نرفتی و خبر از امصار نداری، چطور میگویی اهل الامصار؟! یعنی خودت را به این صورت قراردادی که قرائت اهل الامصار را تثبیت کنی و حال آنکه تو امصار را ندیدی و از آنها خبر نداری.

جالب است بعد از اینکه از او اینطور ایراد میگیرد، ذهبی می آید از ابن مجاهد دفاع میکند. دفاعی که کار را بدتر میکند. میگوید انصاف این است که وقتی ابن مجاهد حج رفته، در آن جا زدن مقرئین مکه اقراء دیده. یعنی حرف را تثبیت میکند که ابن مجاهد از مکه بیرون نرفته است!

منظور اینکه ابن مجاهد کار خیلی عجیبی کرده. ما که هر چه جلو رفتیم و هر چه بیشتر فکر میکنیم، میبینیم خیلی ناقلا بوده! می فهمیده که دارد چه کار میکند. حتی -این قسمت را بیشتر نمیدانم- اما شاید در انتخاب آن افراد هم خیلی زرنگی کرده. اما فعلاً این را احتمالاً عرض میکنم. ابن مجاهد به این صورت بود. خیلی کار کرد. بعد از او هم جا گرفت. وقتی تنها حدود صد سال از کار ابن مجاهد گذشته، همهوی داد میزند؛ در النشر ببینید. داد میزند و میگوید ابن مجاهد چه کار کرده؟! چیزهایی که زدن اهل فن قرائات واضح است که درست است را اگر زدن مردم بخوانیم میگویند که کافر شدهای! چرا؟ چون ابن مجاهد کاری کرده و میگوید سبعة احرف کلام خدا است و اینها هم قراء سبعه هستند. هر کسی خلاف این قراء سبعه دهن باز کند، کتاب خدا را تحریف کرده

و کافر است. مقصود ابن مجاهد همین بود. کامل ُالخلأ بین سال دویست و سیصد را پر کرد و فهمید چه کار کند. تیسیر هم بهدنبال او آمد. پنج-شش قرن بعد النشر نوشته شد.

میخواستم چند مطلب را عرض کنم، که بخشی از آنها بیان شد. شما اینها را یادداشت بفرمایید و هر کدام از آنها که نیاز به تکمیل داشت، بفرمایید.

---

[1]منجد المقرئين ومرشد الطالبين (ص: 82)؛ قلت: والحق أنه ال ينبغي هذا القول وابن مجاهد اجتهد في جمعه فذكر ما وصله على قدر روايته فإنه رحمه الله لم تكن له رحلة واسعة كغيره ممن كان في عصره غير أنه رحمه الله ادعى ما ليس عنده فأخطأ بسبب ذلك الناسكان الخلق إذ ذاك يقرؤن بقراءة أبي جعفر وشيبة وابن محيصن والأعرج والأعمش والحسن وأبي الرجاء وعطاء ومسلم بن جندب ويعقوب وعاصم الجحدري وغيرهم من الأئمة، وقد تقدم ذكر الذين كانوا يقرؤن زمن مشيخته بقراءة أبي جعفر ويعقوب وخلف نحو خمسين شيخا فكيف يقول: إنه مخبر عن القراءات التي عليها الناس بهذه الأمصار، وقد قال أبو علي الأهوازي، وغيره: وه الذي أخرج يعقوب من السبعة وجعل مكانه الكسائي؟ قيل: لأن يعقوب لم يقع إسناده له إال ان زال، وأما جعفر فلم تقع له روايته وإال فهو قد ذكر لأبي جعفر في كتابه السبعة من المناقب ما لم يذكره لغيره.

معنای اختیار القرائیه

شاگرد: ما معنای اختیار را نفهمیدیم خصوصا با توجه به اینکه نافع همه را اقراء می کند و می گوید همه اش قرآن است .

استاد: ابن جزری این را توضیح داده. توضیحی که تا حدی ناقص است. مانند حفص که دیروز عرض کردیم که می‌گوید من خودم «ضُعف» را اختیار می‌کنم. عاصم «ضَعف[1]» خوانده اما من «ضُعف» را به‌خاطر روایت اختیار می‌کنم. ایشان می‌گویند هر کسی برای خودش مأنوساتی دارد. یعنی خودش در خانه اگر بخواند نسبت به حالش، زبانش، درکش برای خودش اختیاری دارد. ایشان می‌گوید مختار به این معنا است. اما خیلی بیش از این است. من دوباره باید عبارت ابن جزری را بخوانم. اختیار شبیه این مثالی است که عرض می‌کنم.

در فضای ما که مسأله جواب می‌دهیم برای همه واضح است؛ می‌گوییم مقلد چه کسی هستید؟ می‌گوید مقلد فلان مرجع هستم. می‌گوییم فلان مقلد شما در اینجا احتیاط واجب دارد، به فالاعلم رجوع کن. کسی که فضای احتیاط واجب و رجوع را نمی‌داند می‌گوید خب وقتی می‌گوید احتیاط کن، باید احتیاط کنم. اگر مرجع من می‌گوید احتیاط کن، دیگر رجوع معنا ندارد. تناقض نیست؟! مرجع می‌گوید احوط این است اما شما می‌گویید رجوع کن؟! کسی که در فضای فتوا نیست به این صورت می‌شود.

می‌گوییم یک وقتی فتوا به لزوم احتیاط می‌دهد و یک وقتی فتوا نمی‌دهد. بلکه احتیاط در مقام افتاء است. خیلی تفاوت دارد. وقتی اینها برای او واضح شد می‌گوید که رجوع معنا ندارد. اختیار چنین چیزی است. یعنی در فضای اقراء اختیار یک اصطلاح خیلی روشنی نزد خود آنها است. اما تا شما با فضای آنها آشنا نشوید کاملاً مبهم است.

آن وقتی که ما مجلدات بحارالانوار را می‌خریدیم، نشر اسلامیه دو جور بیرون می‌داد. اگر در اینجا ببینید شاید نظیرش کم باشد. تک جلدی می‌دادند و دوجلدی هم می‌دادند. مثلاً جلد یک و دو بحارالانوار با هم است. سه و چهار با هم است. در اینجا کتاب بحارالانوار همان کتاب بحارالانوار است اما هر کسی برای اینکه انتخاب کند که من تک جلدی را بگیرم یا دو جلدی را شرائطش فرق می‌کند. به خصوصیات او با موازنه‌هایی که برای این شخص دارد، برمی گردد. در اینجا کتاب بحارالانوار فرقی نکرده ملاحظات من در انتخاب اینکه کدام جلد را انتخاب کنم دخالت کرده.

مثلاً روایتی سندی دارد و دیگری هم سند دارد. در این سند یک راوی هست که نسبت به آن خیلی دلش قرص نیست لذا اختیار می‌کند سندی را که همه سلسله سند قرص است. می‌گوید اخترت؟ این اختیار صرفاً به‌خاطر لفظ نیست می‌گوید چون در این روایت فلانی هست، من آن را نخواستم و جدا کردم.

شاگرد: موضوع جلسه امروز اختیار بود؟

استاد: نه، من عبارت ایشان را خواندم و خواستم بگویم عشر متواتر است. به «مصطر» مثال زدم.

[1] الروم 54؛ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً

وجه اختیار قرائت از بین قرائات متواتر

شاگرد: در این مثالی که زدید اگر هر دو را متواتر بدانم چرا باید این کار را بکنم؟

استاد: نکته خوبی است. اگر زن نافع هر دو متواتر است دیگر سند چیست؟ متواتر که سند نمی‌خواهد. ما در مقام اقراء تودین هستیم؛ یعنی زحمات اینها بی خودی نیست؛ ما الآن هزاران کتاب داریم. اینها غیر از اقراء سماعی در نظر داشتند که از سند خودشان هم اسم ببرند. یعنی به تواتر می‌دانی در بدنه بلد اکتفاء نمی کردند. اسم می‌برد که این قرائتی که در این بلد دارم فلانی به من اقراء کرده. در اینجا اگر در سند او شخص ضعیفی بود می‌گفت اگر من این سند را بگویم اهل حدیث به من ایراد می‌گیرند. می‌گویند فلانی که قوی نیست. اگر یادتان باشد به نظرم پاراسال بود. این کلیپ را پخش کردند که خود حفص ضعیف است. اگر می‌دیدی کسانی هستند که به سندش اشکال می‌کنند، سندی را اختیار می‌کرد که به او اشکال نکنند. منافاتی با آن تواتر می‌دانی نداشت. من انواع تواتر را بعداً عرض می‌کنم. شانزده-هفده تواتر را عرض می‌کنم.در فضای تواتر مدون کلاسیک که باید از سند اسم ببرد، از یک سند عدول می کرد به سندی که بتواند از آن اسم ببرد .

شاگرد: چند جا داریم که تفاوت در قرائت، تفاوت جدی در معنا است؟

استاد: خیلی زیاد است. تفاوت تناقض نه. اما تفاوت جدی هست مانند «غُلف[1]» و «غُلُف» که در تفسیر الامام العسگری[2] هست. حضرت دو معنای متبایین می‌گویند. اما دنباله آن حضرت می‌فرمایند «کلا القرائتین حق». ولو دو معنای متبایین هستند. یکی به‌معنای مسخره کردن است و دیگری به‌معنای تکبر کردن است.

شاگرد: اینکه زیاد است به تواتر زیاد است یا نه؟

استاد: در قرائات سبع متواتر معانی فرق می‌کند؛ الحجه و مجمع البیان را ببینید. در الحجه در خیلی از جاها معنا فرق می‌کند.

شاگرد: «ومنهم من بدل تبديلا».

استاد: آن مخالف مصحف است. قرائات سبعه مخالف مصحف نیست. قید قرائات سبعه متواتر این است که هیچکدام مخالف مصحف نیست. البته ولو احتمالاً. آن چیزی که شما می‌فرمایید روایت صحیح از مصحف ابی است. حماد می‌گوید که در مصحف ابی این را دیدم[3]. از قراء سبع نیست.

شاگرد: کلامی که از مسلک فرمودید که بیش از ده هم متواتر هست، قرائت را می‌فرمایند؟ یعنی همان اصطلاح دانی است که می‌گوید قرائت ثابت می‌شود اما قرآن ثابت نمی‌شود؟ دانی می‌گوید

اگر سند مشکل داشته باشد، قرائت ثابت هست اما قرآن بودن ثابت نیست. اینکه شهید فرمودند بیش از ده مورد است، تواتر را میگویند یا قرائت را؟

استاد: تواتر را میگویند. صریح در آن است.

شاگرد: نگفتند قرآن متواتر است. گفتند قرائت متواتر است.

استاد: نزد شهید قرائت متواتر منسوب به ملک وحی میشود.

شاگرد: دانی میگوید قرائت ثابت میشود ولی قرآن ثابت نمیشود. اصطلاحی که دانی وضع کرده این است.

استاد: نه، دانی این را نمیگوید در فدکیه یک عنوانی هست، آن را ببینید؛ عنوانش این است : «کلمات دانی در الهی بودن قرائات و محوریت قرائت نه قاری»؛ این را از مقدمه کتاب بزرگوار -جامع البیان- آوردهام. که در جامع البیان میگوید. او به این صورت نگفته است. به بعض موارد برخورد میکند که متواتر نیست. اگر متواتر بود که حرفی ندارد. ابن جزری و دانی میگوید که اگر به تواتر رسید تمام است. حتی ابن جزری میگوید اگر خلاف مصحف هم باشد ما میپذیریم. خیلی جالب است. میگوید تواتر که آمد کار تمام است. دانی در آن جا میگوید الآن که متواتر نیست، از حیث سند بهخوبی سر میرسد اما متواتر نیست. خب آن را چه کار کنیم؟ ضابط را دارد یا ندارد؟ میگوید چون سند صحیح دارد قرائت ثابت است اما نمیتوانیم بگوییم قرآن است. چون قید قرآنیت تواتر و قطع است. آن فضای دیگری است. دراینصورت میتوان در نماز بخوانیم یا نه؟ اختلاف در مبانء پیش میآید.

شاگرد: سؤال من هم همین بود. اینکه مرحوم شهید میفرمایند بیش از ده تا هم تواتر دارد، منظورشان این است که قرائت تواتر دارد یا قرآن تواتر دارد؟

استاد: عبارت جواهر این است: «بل في المسالك أن المتواترة ال تنحصر في السبع ، بل والا في العشر[4]».

شاگرد۲: با مقابله سبع معلوم میشود که منظور قرآن است.

استاد: بله وقتی متواتر شد ثابت است. شما کی جا را بیاوری که متواتر را آورده باشند و بگویند با اینکه قرائت متواتر است، قرآن نیست. کی جا را پیدا نمیکنید.

شاگرد: اگر متواتر باشند و اختلاف آنها هم متواتر باشد، همه اینها منسوب به فرشته وحی میشود. یعنی خداوند دو جور انزل فرموده.

استاد: علامه طباطبائی در همه تابان صریح میگویند رمز اینکه هر سال عرضه میشد، این بود که ملک وحی مختلف میآورد. ایشان در همه تابان میفرمایند.

شاگرد: میخواهم بگویم ثمره عملی آن چه میشود؟ هر جا تواتر ثابت شد به همان معنا اخذ میکنیم. اما اگر دو معنا متضاد هم باشد چالش ایجاد میکند.

استاد: اصلاً ندارید.

شاگرد: اگر ندارید و به این صورت باشد که معنای اضافهای اشراب شده باشد، خب اشکالی ندارد. میگوییم یک صراط داریم که صراط معمولی عرفی است و یک صراط خاص است. میخواهم بگویم

وقتی تضادی ندارید ثمره عملی آن کجا می‌شود؟ تنها ثمره اش این می‌شود که هر جا به تواتر رسیدیم ما یک معنای اضافه‌ای از قرآن اخذ می‌کنیم. ممکن است بگویید بطن دوم و سوم باشد.

استاد: النشر ابن جزری را ببینید. در ذیل سبعة احرف ده مقام باز می‌کند. یکی از آنها همین است که شما می‌فرمایید. شاید نهم باشد. می‌گوید فایده این قرائات متواتره ای که ملک وحی می‌گوید چیست؟ آن را توضیح می‌دهد و می‌گوید گاهی تفسیر است. یعنی خدای متعال یک حکمتی در نزول آن داشته؛ دیگری می‌آید و باعث بیان آن می‌شود. مهمتر از آن در «یطهرن» و «یطّهرن» است. ثمره فقهی مهمی هم دارد. یعنی آیه شریفه دو حکم را بیان می‌کنند. «یطهرن» رفع حرمت است. «یطّهرن» استحباب اغتسال است. دو حکم خیلی خوب. قبلاً از اینها بحث کرده‌ایم. دو قرائت است که هر قرائتی یک حکم شرعی را بیان می‌کند. مرحوم قطب راوندی از بزرگان علماء شیعه است. در فقه القرآن[5] می‌گویند هر دو قرائت درست است و احکام جدا هستند. مثل دو آیه هستند. می‌گویند نزد امامیه وقتی دو قرائت صحیح باشد –نمی‌گویند متواتر باشند- مانند دو آیه هستند. حتی سه قرائت را هم می‌فرمایند. یک جایی می‌رسند که یک آیه سه قرائت دارد، می‌فرمایند هر سه قرائت نزد ما صحیح است و حکم هر سه ثابت است.

---

[1] البقره ۸۸؛ وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً ما يُؤْمِنُونَ

[2] التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۳۹۰

[3] صحيح ابن حبان - محققا (۱۱/ ۹۲)؛ ذكر الإخبار عما يجب على المرء من التصبر تحت ظلال السيوف في سبيل الله؛ ۴۷۷۲- أخبرنا الحسن بن سفيان، قال: حدثنا هدبة بن خالد، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس، أن أنس بن النضر تغيب عن قتال بدر، وقال: تغيبت عن أول مشهد شهده النبي صلى الله عليه وسلم، والله لئن أراني الله قتال ليريني ما أصنع، فلما كان يوم أحد انهزم أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، وأقبل سعد بن معاذ يقول: أين أين؟ فواذي نفسي بيده، إني لأجد ريح الجنة، دون أحد، قال: فحمل، فقاتل، فقتل فقال سعد: والله يا رسول الله، ما أطقت، ما أطاق، فقالت أخته: والله ما عرفت أخي إلا بحسن بنانه، وفوجد فيه بضع وثمانون جراحة ضربة سيف، ورمية سهم، وطعنة رمح، فأنزل الله {من المؤمنين رجال صدقوا، ما عاهدوا الله عليه، فمنهم من قضى نحبه، ومنهم من ينتظر، وما بدلوا تبديلا} [الأحزاب: 23] ، قال حماد: «وقرأت في مصحف أبي، ومنهم من بدل تبديلا».

[4] جواهر الكلام ج۳۱ص۳۱

[5] فقه القرآن ج۱ص۵۵؛ و على هذه بنا لا يحتاج إلى ذلك لأنا نعمل بالقراءتين فإنا نقول يجوز وطء الرجل زوجته إذا طهرت من دم الحيض و إن لم تغتسل متى مست به الحاجة و المستحب أن لا يقربها إلا بعد التطهير و الاغتسال. و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ. و مما يدل على استحباب وطئها إذا طهرت و إن لم تغتسل.

بیان چند حکم شرعی به وسیله تعدد قرائات ؛ مثال «یَطهُرنَ»

شاگرد: در آیه «اذا تطهرن» دارد.

استاد: از آن بحث کردیم که «اذا تطهرن» با «یطهرن» چطور جور می‌شود. با «یَطهُرنَ» خیلی روشن است. «یَطهُرنَ» یعنی حرمت رفت و جواز آمد. «فاذا تَطَهَّرن» یعنی آن استحباب دارد و با آن جور است. اما «یَطَّهَّرنَ» چطور؟ «یَطَّهَّرن» با «اذا تَطَهَّرنَ» موافق هستند. «یَطَّهَّرنَ» حکم استحبابی است. «فاذا تَطَهَّرن» طبق آن حکم استحبابی «فاتوهن». لذا «اذا تَطَهَّرنَ» چون می خواسته استحباب را بگوید در آنجا قرائت به «یَطهُرنَ» نیست. اینها چقدر زیبا بود. مقصل بحث کردیم. خداوند متعال چقدر عالی مردم را تشویق نمی‌کند چون جایز است به دنبالش بروند. با یک بیان لطیفی می‌گوید «حتی یَطهُرنَ»؛ یک نهی بود که «لا تقربوهن حتی یَطهُرن». خب نهی رفت اما حالا می‌خواهد بگوید «فأتُوهُنَّ»؛ یعنی امر کند. خب امر کند که کار مکروهی را انجام بدهید یا کاری که صرفا حرمتش رفته را انجام دهید؟ نه، وقتی می‌خواهد امر کند می‌گوید «فاذا تَطَهَّرنَ فأتُوهُنَّ». یعنی من شارع وقتی می‌خواهم بگویم که بروید، می‌گویم صبر کنید کار افضل و استحباب را انجام بدهید. تا غسل نکرده نرو! در اینجا «فاذا تَطَهَّرن» می‌خواهد بگوید من وقتی می‌گویم «فأتوا»، به نحو استحباب می‌گویم. اما حرمتی که قبلاً آورده بودم دو وجه دارد؛ «یَطهُرنَ» که حرمت رفت. «یَطَّهَّرنَ» استحباب اینکه اغتسال بکنید.

شاگرد: استحباب را به‌خاطر جمع می‌گویید؟ یعنی درجایی‌که نهی هست و از طرف دیگر امری هست که از آن برداشت وجوب می‌شود، خب اگر جمع را عرفی ندانند باید چه کار کنند؟

استاد: ما مقدمه النشر را مباحثه کردیم و به اینجا رسیدیم. ابن جزری این دو را موید هم می‌گیرد، نه اینکه دو حکم بگیرد[1]. همان جا عرض کردم که حرف او درست نبود. یعنی یک چیز ضعیفی را از تعدد قرائت استفاده کرده بود که به قوه و توانی که تعدد قرائت دارد نمی خورد. لذا قطب راوندی از ابن جزری در فقه القرآن جلو هست. ابن جزری به همین مثال می‌زند و می‌گوید با هم موید هستند. درحالی‌که موید نیستند. دو قرائت است که دو حکم شرعی را می‌گوید نه اینکه یک حکم را به نحو تأیید بگوید.

والحمد لله رب العالمین

[1]النشر فى القراءات العشر،ج١ص٢٩؛ ومنها ما يكون للجمع بين حكمين مختلفين كقراءة (يَطْهُرْنَ) و (يَطْهُرْنَ) بالتخفيف والتشديد ينبغى الجمع بينهما وهو أن الحائض لا يقربها زوجها حتى تطهر بانقطاع حيضها وتطهر بالاغتسال.